



سیمای مصدق در تاریخ معاصر ایران

اکرم نجفی^۱

چکیده

موضوع نفت و قرارداد داری بین حکومت قاجاریه و یک تبعه انگلیسی در زمان مظفرالدین شاه که به مدت زمان شصت سال بود بعد از استخراج نفت به تشکیل کمپانی نفت ایران و انگلیس انجامید. وقایع بعد از آن برای ملی کردن نفت ایران، در تاریخ معاصر و در زمان زمامداری دکتر مصدق که نخست وزیر ایران بود، یکی از بحث‌های مهم و ارزشمند تاریخ معاصر ایران است. نویسندگان آن دوره همگی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اشاره دارند که کودتا علیه مصدق، خیانتکارانه بوده است. در این پژوهش که با روش توصیفی، تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای و اسنادی است عملکرد مصدق را مورد ارزیابی قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که مصدق در جایگاه یک نخست وزیر در زمان محمدرضا شاه پهلوی، چندان هم عملکرد درستی نداشته و معایبی در کار او قرار می‌گیرد که مردم از اطراف او پراکنده می‌گردند. البته در آن شرایط حساس نقش کشورهای غربی و شرقی نیز حائز اهمیت است.

واژه‌های کلیدی: انگلیس، کودتا، حزب توده، محمد مصدق، محمدرضا پهلوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقدمه

با علم به این موضوع که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش که تمام نویسندگان آن دوره در زمان محمد مصدق و پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی اتفاق می افتد را، به نفع مصدق نگارش کرده‌اند و اکثراً از افراد حزب توده هستند یا از هواداران آن‌ها، در این پژوهش اهمیت و ضرورت را به این مسئله اختصاص داده‌ایم که آیا مصدق به عنوان یک نخست وزیر و یا نماینده‌ی مجلس، عملکردش هیچ‌گونه نقص و ایرادی نداشته است؟ ضرورت ایجاب می‌کند که با توجه به اتفاقات رخ داده شده در ایران آن زمان و پیامد دو جنگ جهانی اول و دوم، که ایران سپر بلا گردیده بود، تا چه حد این عملکردها درست و یا نابجا، در شرایط موجود آن زمان، بوده است.

سؤال اصلی در این پژوهش که با روش توصیفی، تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی است؛ این است که: آیا مصدق فقط قصد ملی کردن نفت را داشته است؟

سؤالات فرعی: ۱- آیا هدف مصدق تنها به مسئله مذکور معطوف بوده و یا مطابق با عملکردهای بعدی اهداف دیگری را در نظر داشته است؟

۲- آیا هدف مصدق السلطنه یک نوع کینه‌توزی نسبت به خاندان پهلوی و براندازی آن و کشیدن مردم به صحنه سیاست و امتیاز گرفتن بیشتر، نبوده است؟

۳- کودتا یعنی علیه وضعیت موجود قیام کردن و وضعیت را به نحوی عوض کردن، حال سؤال اینجاست از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش چه کسانی سود می‌بردند؟ بازیگران اصلی پشت پرده چه کسانی و وابسته به چه کشوری یا کشورهای بودند؟

فرضیه اصلی این است که مصدق در جایگاه یک نخست وزیر در زمان محمد رضا شاه پهلوی، چندان هم عملکرد درستی نداشته و معایبی در کار او قرار می‌گیرد که مردم از اطراف او پراکنده می‌گردند. البته در آن شرایط حساس نقش کشورهای غربی و شرقی نیز حائز اهمیت است.

در مورد عملکرد دکتر محمد مصدق اکثر نویسندگان حق را به جانب مصدق داده و نوشته‌اند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش علیه حکومت ملی دکتر مصدق و سبب سرنگونی او گردیده است، در صورتی که اگر ما جنگ سرد بین شرق و غرب را در نظر بگیریم و پشتیبانان اصلی مصدق که حزب توده بودند، با پیروزی مصدق ایران جزو اقمار شوروی سابق قرار می‌گرفت و این خواست کشورهای غربی نبود. در این پژوهش سعی شده است از نوشته‌ها و خاطرات افرادی که در آن زمان حضور داشته‌اند بهره برده شود با این وجود مطالب ارائه شده عکس نوشته‌های



کسانی است که عملکردهای مصدق را بدون عیب و نقص می‌دانند، به همین جهت این پژوهش بدیع و نو می‌باشد.

زندگی‌نامه مصدق

پدر مصدق از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه قاجار بود. مصدق نیز از نه سالگی به مستوفی‌گری روی آورد (شغل-ها و مسندها در زمان قاجار ارثی بوده است). مادر مصدق همسر دوم پدرش میرزا هدایت‌الله دختر عبدالحسین فرمانفرما بوده است. مادر مصدق، نجم‌السلطنه، دارای دو فرزند بود: یک پسر به نام محمد مصدق و یک دختر که به همسری فیروز میرزا نصرت‌السلطنه (پسر عبدالحسین میرزا) درآمد و صاحب یک فرزند ذکور می‌شود به نام مظفر فیروز. او بعدها در صحنه سیاسی ایران ظاهر می‌شود و در تمام مدت در براندازی حکومت پهلوی تلاش می‌کند (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۷، ۱۵ و ۱۴).

وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ م و عامل مستعمره کردن ایران توسط انگلیس و قوام‌الدوله که قصد کودتا علیه محمدرضا شاه را داشت، از پسرعموهای مصدق بودند که دختر قوام‌الدوله؛ زن برادر مصدق شده بود. تمام این رشته‌های فامیلی به هم تنیده، در خانواده‌های قاجار در صحنه سیاسی آن زمان ظاهر شده و هر کدام به گرفتن پست، مقام و نمایندگی مجلس، منافع خود را دنبال می‌کردند. اکثر نویسندگانی که می‌خواهند مصدق را در اوج و در قله تاریخ نگه دارند حاضر نیستند که بنویسند مادر مصدق دختر عبدالحسین فرمانفرما است که میزان خیانت و سرسپردگی او به انگلستان تا چه حد بوده است؛ می‌نویسند مادر مصدق، دختر فیروز میرزا پسر عباس میرزا است. محمدعلی شاه هم از تیره‌ی عباس میرزا می‌باشد که مجلس را به کمک روس‌ها به توپ بست. در قراردادهای ترکمنچای و گلستان که هفده شهر قفقاز از ایران جدا شد و به روسیه تعلق گرفت در عوض، حکومت روسیه متعهد شد، در زمان فتحعلی شاه، که پادشاهی ایران در خاندان عباس میرزا موروثی گردد. برای درک مطالب بیشتر باید از انقلاب مشروطیت صحبت به میان آورد.

نقش انقلاب مشروطیت و به قدرت رسیدن اکثر اعضای خانواده قاجار

نظر جان فوران در انقلاب مشروطه ایران جالب و قابل تعمق می‌باشد: بزرگ‌ترین متحدان دولت در انقلاب مشروطیت طبقات زمین‌دار و در کل اعیان کشور بودند (فوران، ۱۳۹۰: ۲۸۲). افرادی از این طبقه به مقام‌های دیوانی در وزارت منصوب شدند. قاجاریه و بسیاری از مقام‌های حکومتی که اغلب ملاکان بزرگ بودند بین چهل تا



بیست و هفت درصد، تعداد نمایندگان مجلس اول را تشکیل می‌دادند. بعد از ۱۹۰۹ م/ ۱۲۸۸ ش زمینداران حتی تا رهبری مشروطه نیز ارتقا پیدا کردند و تا حد زیادی از ظرفیت انقلابی مشروطیت کاستند. در مجلس دوم نسبت تعداد زمینداران، روسای قبایل و دیوان‌سالاری زمیندار قاجار، به کل نمایندگان تا ۶۸ درصد افزایش یافت (همان: ۲۸۳). (خانواده‌ی مصدق هم از خانواده‌های زمیندار و وابسته به قاجار بودند که به قدرت و مکتب رسیده بودند). در پانزده ساله‌ی بعد از انقلاب ۱۲۸۵-۱۲۹۹ ش هر دولتی که تشکیل می‌شد خیلی زود سقوط می‌کرد و این وضع همین‌طور ادامه داشت؛ در اثر این امر مردم را، حقا بازیچه دانسته، از سلطنت گرفته تا کدخدای کوچک‌ترین ده، از بین رفته و در مقابل اشخاص متنفذ غیر مسئول که هر یک در قلمرو نفوذ خود، فعال مایشاء بودند بر اعراض و نوامیس حکم‌فرمایی می‌کردند. نتیجه آن، پنهان داشتن سرمایه، بیکاری و تنگدستی مردمان زحمت‌کش است که در تمام شئون اجتماعی هویدا بود (مستوفی، ۱۳۲۴/۳: ۱۶۹).

تغییر سلطنت و مخالفت‌های مصدق با پهلوی

با توجه به وضعیت به وجود آمده در اواخر سلطنت احمدشاه قاجار با از بین رفتن قدرت مرکزی و ایجاد ملوک-الطوایفی به طوری که قدرت مرکزی حتی در پایتخت نفوذ چندانی نداشت رضاخان افسر قزاق به عنوان وزیر جنگ، بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش و سر و سامان دادن به وضعیت کشور و پایان دادن به ملوک‌الطوایفی و نجات خوزستان از شیخ خزعل، قصد داشت که به حکومت قاجاریه پایان دهد و ایران را از وضعیت موجود برهاند. در مشروح مذاکرات مجلس پنجم ذکر شده است که هدف: «انحلال حکومت قاجاریه و شروع سلطنت پهلوی» بود. دکتر مصدق پس از پایان نطق خود و مخالفت با تغییر سلطنت از مجلس خارج شد (مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۱۱: ۵). (و از اینجا دشمنی وی با خاندان پهلوی آغاز می‌شود).

در جنگ جهانی دوم نیز با اعلام بی‌طرفی ایران مجدداً کشور مورد هجوم قوای متفقین قرار می‌گیرد و ایرانیان در شرایط ناگواری به سر می‌برند. بعد از استعفای رضاشاه دولت انگلیس در جستجوی یک فرد قاجاری بود تا بتواند حکومت را به قاجاریه منتقل کند و نفوذ کامل خود را به روی ایران و منافع استعماری‌اش حفظ کند. چنانچه که نویسنده می‌نویسد: متأسفانه فردی که در خارج پیدا کردند اصلاً زبان فارسی نمی‌دانست و در خارج بزرگ شده بود (شوکران، ۱۳۶۲: ۶۳).

حسین مکی، که فرزند یک بازاری یزدی و به روحانیان نزدیک بود، گرایشی هم به حزب توده داشت، از مخالفین سرسخت رضاشاه پهلوی و پسرش بود و از طرفداران مصدق، می‌نویسد:

«از منفردین در مجلس پنجم، مشیرالدوله، دکتر مصدق، تقی‌زاده، ضیاءالملک فرم‌اند، که همه‌ی آن‌ها با آمدن رضاشاه، مخالف بودند، تا زنده بودند نسبت به بد نام کردن رضاشاه و مقاومت در برابر اصلاحات او از هر تهمت و بدنامی نسبت به او دریغ نمی‌ورزیدند». (مکی، ۱۳۶۴/۳: ۱۳)

مصدق ده سال بعد طی یک سخنرانی در مجلس گفت: وقتی که خود و خانمش، در اروپا بودند کلاه شاپو به سر می‌گذاشته و خانمش بدون چارقد بیرون می‌رفته است؛ در ایران هشت ماه خود را در خانه‌اش محفوظ می‌کند تا به پوشیدن اجباری کلاه پهلوی تن در ندهد. با آزادی زنان رضاشاهی نیز مخالف بود زیرا معتقد بود کاری است که به واسطه‌ی تکامل اهل مملکت صورت پذیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۸۲).

اگر واقعاً کلاه شاپو بد بود چرا مصدق در خارج استفاده می‌کرد باید آنجا هم چنین نمی‌کرد اگر واقعاً معتقد بود. در مورد آزادی زنان باید گفت: زنان و دخترانی که در زمان قاجاریه باید در کنج پستوخانه‌ها و حرمسراها به سر می‌بردند و از تحصیل هم محروم بودند و حتی کسانی که قصد داشتند مدارس دخترانه ایجاد کنند مورد آزار و اذیت قدرتمندان قاجاریه قرار می‌گرفتند، چگونه باید به تکامل برسند و آزادی خود را طلب کنند؛ این تضاد اخلاقی و دورویی مصدق را می‌رساند.

ناصر نجمی که یکی از ارادتمندان به مصدق است بعد از کلی تمجید و تعریف که به حضور مصدق می‌رسد می‌نویسد: «من تنها و تنها، در اتاق محدود و کوچکش در خانه‌ی صد و نه خیابان کاخ، اغلب با مصدق ملاقات می‌کردم و او از یک دنیا مشکلات کشور و نبودن آدم متعهد صحبت می‌کرد و پی درمان آن‌ها بود. یک روز به ایشان گفتم شما حاضرید با این مزاج نحیف و رنجور که داروهای ریخته شده بر روی کرسی‌تان حکایت از آن دارد، زمام امور را به دست گیرید و خود به درمان دردهای یاد شده همت بگمارید؟! او با یکی از آن خنده‌های طولانی‌اش ... پاسخم داد که: «فلانی، حالا که چنین موقعیتی نصیب نشده و از من بدین کار دعوتی به عمل نیامده است! ولی یقین بدانید که اگر روزی سوار کار شدم کسی قادر نیست که به آسانی پیاده‌ام کند.» (نجمی، ۱۳۷۰/۲: ۹۷۶ و ۹۷۵).

یکی از شرکت‌کنندگان در نشست جبهه ملی بعد از تظاهرات در دربار می‌نویسد که مسئله‌ی نفت در آن جلسه مطرح نشده، چون رهبران جبهه متوجه انتخابات بودند. همچنین، شرکت‌کنندگان در این جلسه، مصدق را، دبیر کل جبهه انتخاب کردند که چند ماه بعد، اساسنامه‌ی جبهه ملی و شورای مرکزی انتشار یافت که نه از افراد، بلکه از سازمان‌هایی مانند دفاتر روزنامه‌ها، اتحادیه‌های دانشجویی، انجمن‌های حرفه‌ای و احزاب سیاسی دعوت شده بود





تا به جبهه ملی پیوندند. مصدق هم پیش از شکل‌گیری جبهه و هم پس از آن، پافشاری می‌کرد که ائتلاف آزاد بازاری‌ها- سازمان‌ها، با یک هدف عمومی برای ایران مناسب‌تر است تا یک حزب سیاسی سازمان یافته و همچنین پافشاری می‌کرد که می‌خواهد نه از زبان یک حزب، بلکه از زبان همه‌ی ملت سخن بگوید (روزنامه خواندنی‌ها، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۲)

انتخابات مجلس شانزدهم و مصدق

تیر ماه تا بهمن ۱۳۲۸ ش همچنانکه نیمه‌ی نخست مجلس پانزدهم به مبارزه قدرت میان قوام و شاه و مسئله‌ی امتیاز نفت شوروی اختصاص یافته بود روزهای نخستین مجلس شانزدهم نیز با کشمکش بین مصدق و شاه و بحران شرکت نفت، سپری شد. مصدق تظاهراتی داخل کاخ به راه انداخت و یک کمیته ۱۲ نفری از طرفداران خود تشکیل داد که به هسته اصلی جبهه ملی تبدیل شد: شامل سیاستمداران ضد دربار، بازاری‌ها، (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۰۹ و ۳۱۱) جوانان روشنفکر تحصیلکرده‌ی غرب. مصدق از همه گروه‌ها و احزاب خواسته بود تا به این جبهه پیوندند و مرتب خواسته‌های جدیدی مطرح می‌کرد (شاید در آن برهه‌ی زمانی قابل اجرا نبود و فقط باعث بلوا و شورش و چند دستگی سیاسی بود) در آن شرایط حزب ایران در سال ۱۳۲۶ ش از یک سازمان هوادار حزب توده به پشتیبانی مصدق تغییر وضع داد؛ کادر رهبری حزب، دیدگاه سوسیالیستی و پایگاه طبقه متوسط خود را حفظ کرده بود (همان: ۳۱۲).

در آن شرایط حساس تحصیلکرده‌های آن زمان به جای اینکه بتوانند در کنار هم جمع شده و راه حل‌های مفیدی برای ایران و مردم آن ارائه دهند فقط به فکر این بودند که چگونه شاه جوان، محمدرضا شاه، را از صحنه سیاسی ایران دور سازند و خود قدرت بلامنازع شوند اصلاً مردمی برای آن‌ها وجود نداشتند. کسی به سرنوشت مردم فکر نمی‌کرد، مخالفت با شاه یک نوع افتخار و یک نوع جایگاه رفیع پیدا کردن بود، که هر کدام به نوبه‌ی خود حزب تشکیل داده و خواسته‌های فراوان بیان می‌کردند.

یکی از این احزاب، حزب زحمتکشان بود: بقای، دموکرات پیشین و خلیل مکی، روشنفکر مارکسیستی که حزب توده را به دلیل اختلافات ترک کرده بود آن را تشکیل دادند. آن‌ها نیز از مصدق، کاشانی و مکی حمایت می‌کردند، این حزب از پشتیبانی شعبان بی‌مخ نیز برخوردار بود (روزنامه حزب زحمتکشان، ۱۳۳۰). به هر شکل مجلسی که باید در راه بهتر زندگی کردن مردم قانون وضع کند به صحنه‌ی جنگ و زد و خورد لفظی، بین گروه‌ها و احزاب درآمده بود که هیچ سودی به حال مملکت نداشت.



حزب توده با استفاده از محیط مساعد به پخش و تبلیغ اصول و مرام خود یعنی به انتشار کمونیست در ایران پرداخت. روشنفکران و کارگران بیش از همه‌ی طبقات در معرض شکار حزب توده بودند. نخستین اثرات تبلیغات نفاق‌افکنانه حزب توده به تدریج شروع به تظاهر نمود. سرپیچی کارگران از نظم و انضباط، فحاشی، سر و صدا و اعتصاب، عبارات قالبی حزب؛ مبارزه با ارتجاع و تضاد طبقه‌ی حاکمه و محکومه در بین مردم ساده و بی‌اطلاع نفوذ می‌یافت (روزنامه کیهان: ۱۳۳۶).

مجلس پیشنهاد نخست‌وزیری جمال امامی را داد که موافق نظر اکثریت مجلس بود ولی امامی، با شگفتی همه‌ی مجلسیان اعلام کرد که مصدق نخست‌وزیر باشد! و مصدق هم در برابر شگفتی بیشتر نمایندگان این پیشنهاد را پذیرفت.

روزنامه‌ی تایمز (لندن) اوضاع ایران را این‌گونه ارزیابی می‌کند: «تنش‌های داخلی جامعه ایران، به سبب حماقت و آزمندی و ارزیابی‌های نادرست طبقه‌ی حاکم، به چنان درجه‌ای رسیده است که تنها با منحرف کردن آن به سوی این سپر، بلای خارجی انگلیس، برطرف می‌شود.» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۲۹).

مجلس هفدهم، در هفده اردیبهشت ۱۳۳۱ ش گشایش یافت از ۷۹ نفر، سی نفر وابسته به جبهه ملی بودند و چهل و نه نماینده از زمینداران. بعد از ۵ ماه کشمکش‌های پارلمانی، مصدق به ناگاه با استفاده از حق قانونی نخست‌وزیر در تعیین وزیر جنگ کشمکش را به یک بحران ملی تبدیل کرد (روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱). آیا همه‌ی مشکلات ایران و مردم حل شده بود و فقط یک تکه از قانون اساسی باقی مانده بود؟ یا اینکه مصدق قصد داشت با توجه به این که تمام قدرت سیاسی را از شاه گرفته بود ارتش را نیز تحت اختیار خود قرار دهد و مجلس را نیز از طرفداران خود یکپارچه سازد، این رفتارها معیار درستی برای مملکتداری بعد از جنگ جهانی دوم و آن همه خسارت و نابودی، حق مردم ایران نبود.

دولت حکیمی پیش از آغاز به کار رسمی ساقط شد. سفیر آمریکا گزارش داد که بلافاصله بعد از سقوط حکیمی محمدرضا شاه در گفت‌وگویی محرمانه با من گلایه کرد که چهل سال دیگر زمان لازم است تا ایرانیان بتوانند دموکراسی را به درستی به کار بندند و اظهار تأسف نمود که قدرت قانونی لازم را برای انحلال مجلس آشفته ندارد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۶۵).

نظر دکتر متین‌دفتری (نخست‌وزیر آن دوران) در مورد مسئله انتخابات مجلس ۱۵ و ۱۶ چنین آمده است: «بعضی سیاست‌های خارجی و عمال آن‌ها بوده است که مجلس شورای ملی و حقا و قانونا باید مرکز سیاست و زمامداری



کشور باشد تحت شعاع قرار گرفته، نگذاشتند موقعیت خود را کما هو، حقه نگاه دارد و اختیارات خود را اعمال کند. چرا برخی نخست وزیران و وزیران که روی کار می‌آیند مورد اعتماد مردم نبودند و شایستگی اصلاح امور کشور را نداشتند.» (عاقلی، ۱۳۷۱: ۳۹۷ و ۳۹۸) مجلس نخست وزیران را انتخاب می‌کرد. «بیشتر ناظران خارجی به ویژه دیپلمات‌های غربی، از تلاش برای سر درآوردن کار مجلس دست کشیدند و به این نتیجه رسیدند که سیاست ایران چیزی بیش از داد و بیدادهای افراد عقب مانده نیست.» (آبراهامیان، ۱۳۷۱: ۲۴۶).

مصدق اگر به همان شیوه‌های پارلمانی سنتی اسلاف خود متوسل نمی‌شد، سرنوشتی جز شکست در پیش نداشت ترجیح داد به جای ادامه انتخابات آن را متوقف سازد و پیشنهاد نمود تا بازگشت هیئت اعزامی ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه، که برای دفاع از موضع ایران در مسئله نفت صورت گرفته بود به تعویق افتد (روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱).

مصدق مجلس هفدهم را برای این منحل کرد که طرفداران خودش کمتر از دسته دیگر بود و او همه چیز را برای خودش می‌خواست مثل پسر عمویش قوام السلطنه که پیش‌تر ریاست چهار کابینه را بر عهده داشت و سپس توسط رضاشاه به پاریس و بعداً به کشتزارهای چای خود در گیلان تبعید شده بود. قوام در بین دولتمردان قدیمی ضد دربار، تواناترین، زیرک‌ترین، ماهرترین، حسودترین، و جاه‌طلب‌ترین و مقتدرترین فرد، شناخته می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۷۱: ۲۲۲).

پژوهشگری ایرانی می‌نویسد: «قوام با دندان‌های تیزی که به خانواده‌ی سلطنتی نشان می‌داد آن‌ها را تهدید می‌کرد، که پیوندهایشان را با ارتش قطع خواهد کرد. پژوهشگر دیگری مدعی است که قوام در نظر داشت حکومت جمهوری تشکیل دهد و خود نخستین رئیس جمهور آن شود. شاه در گفت و گو با سفیر انگلیس، قوام را توطئه‌گری خطرناک توصیف می‌کند که همراه مشتی آدم‌کش منتظر بود تا روس‌ها نقشه‌ی شوم خود را اجرا کنند (سالنامه دنیا، دوره ۱۵، شهریور ۱۳۲۰).

قانون ملی شدن نفت

قانون ملی شدن نفت در مجلس سنا و شورای ملی تصویب و به توشیح شاه رسیده بود و در روز ۲۹ اسفند ماه در سنا به تصویب رسید. بعد از تصویب قانون مزبور ایادی کمپانی در آبادان دست به تحریکات دامنه‌داری زدند. تظاهرات مردم و کارگران در خوزستان و سایر شهرهای ایران به اوج خود رسید به طوری که اعلیاء، نخست وزیر، در مقابل مسائل تاب مقاومت نیاورد و کناره‌گیری نمود (عاقلی، ۱۳۷۱: ۴۱۸ و ۴۱۹). سپس هیئتی مختلط از طرف



مصدق، نخست وزیر تشکیل می‌شود که به سرپرستی بازرگان برای تحویل گرفتن شرکت نفت به آبادان اعزام شدند (همان: ۴۲۱).

نامه‌ای از ترومن، رئیس جمهور آمریکا، به نخست وزیر مصدق رسیده بود، مبنی بر این که: «اگر دولت مایل باشد یکی از مشاورین خود را به تهران برای شور و راهنمایی راجع به مشکل نفت به تهران بفرستد.» بعضی از اعضای هیئت مختلط مذکور، مخالف بودند ولی دکتر متین دفتری و دکتر شفق راضی بودند (همان: ۴۲۴).

وضعیت محیط همکاری در هیئت مختلط چنین بود: دکتر متین دفتری (پسر برادر دکتر مصدق و داماد وی) می‌نویسد: «در آن روزگار محیطی از غلیان احساسات، فراهم شده بود که اگر کسی می‌خواست قطع نظر از آن احساسات، عقیده‌ای اظهار یا اقدامی بکند خود را در معرض اتهاماتی قرار می‌داد، قضاوت درباره‌ی خدمات و اشتباهات جبهه ملی در مسئله‌ی نفت با تاریخ است.» او سپس اضافه می‌کند: «من با جبهه ملی حسابی نداشتم و از طرف مجلس سنا انتخاب شده بودم من همان اوقات چون با لایحه‌ی اختیارات بیشتر نخست وزیر (مصدق) مخالف بودم رأی ندادم.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسات ۱۸ و ۲۰، سال ۱۳۳۱).

ایرانیان خواستار خاتمه دادن به سلطه‌ی اقتصادی بریتانیا در کشورشان بودند. این مبارزه در مراحل اولیه رقابت بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی یعنی در زمانی صورت می‌گرفت که بریتانیا یک قدرت بزرگ جهانی محسوب می‌شد و در واقع قدرت خارجی مسلط بر ایران نیز بود (به خاطر قرارداد نفتی داری و خرید ۵۱ درصد از نفت ایران). به دنبال جنگ جهانی دوم و تعارض شدید ناسیونالیست‌ها کشورهای آسیایی، ناسیونالیست‌ها با تسلط و مداخلات اروپاییان در کشورهاشان، موجی از نیروهای ضد استعماری پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، که نه تنها ایران بلکه سراسر کشورهای غیر عربی را فرا گرفت. در سالهای دهه ۱۹۵۰ م «استقلال»، «بی‌طرفی» و «عدم تعهد» به شعار رهبران خاورمیانه و آسیا مبدل گشت (بیل، ۱۳۶۸: ۲)

مهارت مصدق در سخنرانی و کلام نافذ او، بر دامنه‌ی شهرت وی افزود. در دسامبر همان سال/ آذر ۱۳۲۳ ش در تصویب قانونی در مجلس کمک کرد که به موجب آن بیگانگان از حق بهره‌برداری از منابع نفت ایران محروم می‌شدند با وجود این، دولت ایران در آوریل ۱۹۴۶ م/ فروردین ۱۳۲۵ ش حاضر شد در مورد نفت، موافقت‌نامه‌ای با اتحاد جماهیر شوروی امضا کند که بر اساس آن در مقابل خروج نیروهای شوروی از ایران یک شرکت مختلط ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال تشکیل می‌شد که ۵۱ درصد سهام آن به دولت شوروی تعلق داشت و مصدق شدیداً با این موافقت‌نامه مخالفت ورزید (همان: ۶) (در قبال تخلیه‌ی ایران از قوای روس، که حاضر نبودند



از ایران بروند، و گرفتاری دولت و مردم ایران که شدیداً به پول نفت نیاز داشتند و خود امکان استخراج آن را نداشتند مخالفت بیهوده بوده است.)

شرکت نفت انگلیس و ایران مظهر اقتدار دولت انگلستان نیز به شمار می‌آمد. دولت انگلستان در ۱۹۱۴ م به عنوان بخشی از برنامه‌ی تبدیل سوخت مصرفی نیروی دریایی - سلطنتی از ذغال سنگ به نفت، ۵۱ درصد از سهام شرکت نفت را خریده بود. آنچه به دیده‌ی ایرانیان مظهر امپریالیسم ایران به شمار می‌رفت، از نظر انگلیسی‌ها جزء مجموعه‌ای پیچیده از عوامل بازرگانی و دفاعی و استراتژیکی و سیاسی نبود و انگهی از نظر انگلیسی‌ها حضور آن‌ها خود بیانگر یک سرمشق اخلاقی بود. سر ریدر بولارد، سفیر انگلستان، در ۱۹۴۶ م در گزارشی به وزارت خارجه بریتانیا می‌نویسد: «با کمال تأسف، این خود حقیقتی است که ایرانیان جزء جمعی ناسپاس، نادرست، بی‌انضباط و وحدت‌ناپذیر و بی‌برنامه چیزی نیستند.» منظور بولارد نخبگان حاکم بودند نه مردم ایران؛ مردمی در کار نبود مردم ایران صرفاً دستخوش امیال یک طبقه حاکمه و تربیت‌نشده بودند (شماره ۱۱۷، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ م).

پالایشگاه آبادان مایه‌ی فخر و ثروت انگلیسی‌ها بود و در آن هنگام بزرگ‌ترین تاسیسات انگلیس در ماوراء بحار شمرده می‌شد کما اینکه ایرانیان را می‌بایست از لحاظ اخلاقی، نظامی و اقتصادی از شر خودشان نجات داد. به گفته‌ی شبرد، جانشین وزیر امور خارجه انگلستان: اگر ایرانیان به حال خودشان واگذار می‌شدند «فضیلت شرقی» آنان که آمیزه‌ای بود از کاهلی و حقه‌بازی و سوء ظن، آنان را در همان حدود «چلانیدن هر چه بیشتر شرکت نفت نگه می‌داشت» (۱۲ اکتبر ۱۹۵۱ م).

قرارداد نفتی آمریکا

اواخر سال ۱۹۵۰ م/ آذر ۱۳۲۹ ش انگلیسی‌ها اطلاع یافتند که آرامکو، شرکت نفت آمریکا و عربستان سعودی، با دولت سعودی قراردادی منعقد کرده که بر اساس آن منافع حاصله به دو سهم مساوی تقسیم می‌شود. قرارداد آمریکا-سعودی به قرارداد پنجاه- پنجاه مشهور شد و در اقتصاد خاورمیانه به صورت نقطه عطف درآمد. از همان لحظه‌ای که این نکته آشکار شد «قرارداد الحاقی» انگلیسی‌ها محکوم به شکست شد. قرارداد پنجاه-پنجاه در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰/ ۹ دی ۱۳۲۹ ش امضاء شد و حدود شش ماه بعد مصدق در ۲ مه ۱۹۵۱ م/ اردیبهشت ۱۳۳۰ ش قانون ملی شدن صنعت نفت را اعلام کرد؛ واکنش انگلستان خیلی شدید بود و این امر را یک نوع مصادره تعبیر کردند (بیل، ۱۳۶۸: ۱۲).

چرا می‌بایست اجازه داده شود که ایرانیان صنعتی را مصادره کنند که ثمره‌ی پول، تلاش و ابتکار انگلیسی‌ها بود. با آنکه اتلی مانند بسیار دیگری از انگلیسی‌ها معتقد بود که مصدق پا را از حیطة عقل و منطق فراتر نهاده است، ولی هنوز امیدوار بود شاید از طریق مذاکره چاره‌ای حاصل گردد باید با توجه به تنش فوق‌العاده فعلی در ایران و به ویژه هیجان‌زدگی شخص نخست وزیر که ظاهراً در آستانه جنون قرار گرفته است با پذیرش اصل ملی شدن نفت موافقت کنیم (گزارش/استارکی، ۱۴ مه ۱۹۵۱ م).

در آن زمان آمریکا از کشورهای جهان سوم در مقابل کشورهای قدرتمند حمایت می‌کرد و در این مورد نیز تلاش زیادی کردند که ایران بتواند به ملی کردن صنعت نفت خود پردازد و از این منظر به مصدق و نهضت او تفاهم چشمگیری تا حدود همدلی نشان می‌دادند.

آمریکایی‌ها با ایرانی‌ها احساس همدردی می‌کردند و می‌گفتند ایرانی‌ها از قابلیت نوسازی و تأمین استقلال کشورشان برخوردارند. آن‌ها در مورد خطر کمونیست و اهمیت نفت ایران برای اقتصاد غرب نگران بودند ولی حق ملی کردن نفت توسط ایرانیان و خطر سیاسی نهفته در هر گونه تلاش قهرآمیز و مداخله‌ی نظامی انگلیسی‌ها را برای حل این مسئله تشخیص نمی‌دادند. برای مثال رابرت لایت، وزیر دفاع آمریکا، در سپتامبر ۱۹۵۱ م طی دیداری با سر ویلیام الیوت، مارشال هوایی بریتانیا، گفت: «چه وسیله‌ای بهتر از اعزام قوای بریتانیا می‌توان در اختیار کرملین گذاشت، این کار می‌تواند بهانه به دست کرملین بدهد که همراه با حزب توده و سایر گروه‌های ناراضی وارد آذربایجان گردد.» در چنین موقعیتی بود که دین آچسون بر آن شد، که سیاستی را مطرح کند که در عین منصرف ساختن انگلیسی‌ها از مداخله نظامی، ناسیونالیست‌های ایرانی را به مصالحه تشویق کند؛ بخشی از این سیاست به صورت اوقات فراوانی جلوه کرد که بلندپایگان آمریکایی تماس مستقیم با مصدق و اطرافیان او نمودند (۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ م) (ولی مصدق ابایی نداشت که جنگ به پا شود و با وضعیت ضعیف ملت ایران همه‌ی قدرت در دستان او قرار گیرد).

در پایان، این تلاش‌ها به جایی نرسید زیرا مصدق سوار بر موجی از ناسیونالیسم ایرانی، در مورد مسائل مربوط به استقلال و شرف ملی ایران، قدرت و توان مصالحه نداشت (آتشی که به پا کرده بود نمی‌توانست خاموش کند). در آن زمان نیروهای اجتماعی پر قدرتی در صحنه‌ی کشور حکم فرما بود و این نکته‌ای بود که در خلال بحران، بر مقامات آمریکایی آشکار شد. در یکی از جلسات شورای امنیت ملی آمریکا در ۱۸ فوریه ۱۹۵۳ م/۲۷ بهمن ۱۳۳۱ ش جان فاستر دالاس، وزیر خارجه و جانشین آچسون، در دستگاه حکومتی آیزنهاور گفت: «مصدق یارای توافق با





انگلیسی‌ها را ندارد چون بیمناک است که این امر به بهای حیات سیاسی او تمام شود.» انگلیسی‌ها هم به نوبه‌ی خود لجاجت به خرج می‌دادند.

این دوران مصادف بود با دورانی از حیات سیاسی آمریکا که ترس از خطر کمونیست، تمام شئون جامعه را فرا گرفته بود. در گزارشی که در نوامبر ۱۹۵۲ م/آبان ۱۳۳۱ ش به شورای امنیت ملی تسلیم شد آمده بود که: «سیاستمداران جبهه ملی که اینک بر سر کار هستند، با گرفتن ابتکار عمل سیاسی از دست شاه و مالکان و دیگر نیروهای سنتی، راه را برای تشکیل هر حکومت دیگری مگر حکومت حزب کمونیستی توده مسدود کردند.» بر اساس این تفسیر هدف اصلی سیاست آمریکا در مورد ایران آن است که مانع از سلطه کمونیست‌ها بر کشور شود.

جنبه داخلی سرنگونی مصدق

در کشور تفرقه و تشتت حاکم بود. اقتصاد مراحل دشواری را می‌پیمود و بخشی از این دشواری‌ها نیز به علت تحریم نفتی موفقیت‌آمیز انگلستان بود. سران جبهه ملی، اشتباهات سیاسی ناشیانه‌ای مرتکب شدند و حزب کمونیستی توده نیز از لحاظ سیاسی فعال بود. از نظر روانی نیز تعداد روزافزونی از ایرانیان نسبت به حکومت مصدق دلسرد می‌شدند. چنین می‌نمود که با افزایش خودکامگی و قدرت شخصی او دلسردی مردم نیز، به همان نسبت افزایش می‌یافت. تا زمانی که مصدق در موضع ضعف و مظلومیت قرار داشت و تک و تنها ایستاده بود، میدان‌دار بود و چهره‌ای مردمی نزدیک به شهادت سیاسی داشت (مصدق تنها نبود و حزب توده و جبهه‌ی ملی پشت سر او قرار داشتند) اما به محض اینکه قدرت یافت و تاکتیک‌های مستبدانه‌ی خاص خودش را پیش گرفت، شکننده و آسیب‌پذیر شد و برای مقابله با نیروهای متعددی که از چپ و راست مصدق را تهدید می‌کردند دست به اعمال قدرت زد ولی همچنان که با تردید و تزلزل بر ضد آن‌ها وارد عمل شد، به دگرگونی سیمای خودش نیز پی برد (بیل، ۱۳۶۸: ۱۸).

ابتدا واشنگتن کوشید بین انگلستان و ایران میانجی شود در ژوئیه ۱۹۵۱ م، آورل هریمن، به تهران سفر کرد مصدق در تاخت‌و‌خواب او را پذیرفت، وقتی هریمن وارد اتاق شد او با هیجان زیاد دست‌هایش را به تکان درآورد و به ایراد سخنان شدیدالحنی علیه بریتانیا پرداخت و چنین گفت: «شما نمی‌دانی آن‌ها چقدر مودی و بدجنس هستند، به هر چه دست بزنند کثیف و آلوده می‌شود» (مثل شاه طهماسب اول صفوی که از پذیرفتن نماینده‌ی فرانسه خودداری کرد به عنوان اینکه نجس است و صدمات اقتصادی فراوان به کشور زد). مصدق در یک مورد اظهار داشت: «همیشه گرفتاری‌های ایران را بیگانگان ایجاد کردند. همه چیز با آن یونانی آغاز شد مقصود اسکندر است (ولی

نمی‌گوید تمام این بدبختی‌ها از بی‌لیاقتی شاهان قاجار و ایادی آن‌ها است که ایران را در معرض فروش و غارت قرار دادند) هریمین و مترجم‌اش، رِنُون والترز، مصدق را جالب ولی به عنوان مخاطب غیر ممکن یافتند.» (از نظر دیپلماسی و مهمان‌نوازی ایرانیان حتی در هر کشور دیگری، این نوع خوابیدن در رختخواب و پذیرای مهمان شدن را دور از عرف می‌دانند چه برسد به اینکه یک مقام بالای کشوری چنین عملی را انجام دهد) شاه در کاخ خود تقریباً از جریان رویدادها بی‌اطلاع بود. مصدق بیش از پیش از اختیارات او کاسته بود و قصد داشت وی را نادیده بگیرد (شوکراس، ۱۳۶۲: ۷۰).

در واقع پاسخ‌های نامنظم و بیش از حد جزمی مصدق به مسائل روز، باعث شده بود که حتی پاره‌ای از حامیان او در جبهه ملی او را ترک گویند و از طرفی محاصره‌ی اقتصادی طرفداران مصدق را چه در میان روحانیون و چه در میان تجار بازار کاهش داده بود (همان: ۴۱).

با توجه به اینکه همه‌ی تلاش‌ها به نتیجه نرسید و با شکست رو به رو شد و آمریکایی‌ها هم از دست مصدق اوقاتشان تلخ بود و به شدت نگران نفوذ شوروی بودند چرچیل نخست وزیر انگلستان توسط پیامی به هندرسون، سفیر آمریکا، گفت: خوشحال خواهیم شد که پیام زیر را که جنبه کلی دارد و به عقیده‌ی من صحیح و طبق اصول دموکراتیک می‌باشد به شاه تسلیم کند: «وظیفه‌ی یک پادشاه مشروطه یا رئیس جمهوری این است که وقتی با عمل خشن و مستبدانه‌ای از جانب افراد یک حزب اقلیت رو به رو می‌شود، اقدامات لازم را برای تأمین سعادت توده‌های زحمت‌کش و برقراری نظم به عمل آورد.» اما وقتی این پیام تسلیم شد که مصدق سقوط کرده بود. مصدق اشرف خواهر شاه و مادرش را نیز از ایران تبعید کرده بود (همان: ۷۱). (شاه که مخالفتی با ملی شدن نفت نداشت اگر واقعاً هدف مصدق این بود یا براندازی؟) ماده‌ی ۱۴۶ متمم قانون اساسی: شاه می‌تواند در نبود مجلس نخست وزیر و یا وزرا را خلع یا به کار بگمارد.

محمد رضا شاه می‌گوید: «در ژوئیه ۱۹۵۲ م/ ۱۳۳۱ ش به این نتیجه رسیدم که دیگر بیش از این نمی‌توان به فردی که مملکت را به ورطه‌ی سقوط می‌کشاند اعتبار بخشید از روزی که نفت ملی شده بود یک قطره نفت به فروش نرفته بود و توافقی نیز قابل حصول به نظر نمی‌رسید. در راه فلاکت گام برمی‌داشتیم مصدق ناامید و درمانده که از سوی اطرافیانش تحریک می‌شد در تکاپوی حفظ قدرت بود از این رو وی خواهان تصدی وزارت جنگ شد من فوراً با این امر مخالفت ورزیدم و او در ۱۷ ژوئیه ۲۵ تیر استعفا داد.» (بیل، ۱۳۶۸: ۱۱۹).

طرفداران مصدق





در ابتدا، خیابان‌های تهران در دست طرفداران مصدق و اعضای حزب توده بود جمعیت که پرچم سرخ در دست داشت مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیده و فریاد می‌زدند «یانکی به خانه برگرد» مصدق بیش از پیش قدرت کسب کرد؛ مصدق سرهنگ نعمت‌الله نصیری پیک شاه را که رئیس گارد سلطنتی بود به سادگی بازداشت کرد. اعلام داشت که کودتا را خنثی کرده و دستور بازداشت زاهدی را داد ولی سرلشکر زاهدی در ملک یکی از دوستانش مخفی شده بود او از همانجا پیامی به ارتش که به شاه وفادار مانده بود فرستاد در آغاز توده‌های جمعیت در تهران همگی مخالف شاه بودند اما رفته رفته موج مسیر خود را تغییر داد سربازان در خیابان‌ها ظاهر شدند و نشان دادند که ارتش هنوز به زاهدی و شاه وفادار است (شوکران، ۱۳۶۲: ۷۶)

ولی در اسناد و کتاب‌هایی که در آن زمان نوشته شده می‌نویسند که، پشت پرده «ام آی ۶»، این تظاهرات را تشکیل داده است ولی در آن زمان هم عده‌ی زیادی از مردم و ورزشکاران طرفدار شاه بودند و کافی بود که برای حمایت از شاه به خیابان‌ها بیایند.

این امر واقعیت دارد که سازمان سیا مهم بوده است اما آن‌ها به تنهایی نمی‌توانستند مصدق را برکنار سازند. حتی اگر پول هم خرج کرده باشند نحوه‌ی او را که تظاهرات به این سرعت در سراسر شهر پخش شد، توجیه کند. بهای سیاست مصدق به نظر بسیاری از مردم بسیار گران آمده بود و نارضایتی گسترده از حکومت او از قبل وجود داشت حتی سازمان سیا/ام آی ۶ اگر جرقه‌ای ایجاد کرده اما فتیله‌ی این آتش ایرانی بود (همان: ۸۰).

هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، در ۲۸ مرداد گفته: «شاه و مردم ایران قیام کردند، سوگند ما نبودیم، چطوری بگوییم که ما نبودیم بنا بود به دولت مصدق وام ۶۰ میلیونی بدهیم حالا که نشد به زاهدی وام دادیم.» حزب توده افسانه‌ی ۲۸ مرداد را ساخت (اسناد افشا شده وزارت خارجه آمریکا: ۸۰). آیت الله کاشانی بعد از بازگشت از حج به تهران، به خبرنگار روزنامه هیرالد تربیون گفت: «که با مصدق اختلافی ندارد.» خبرنگار نظر او را درباره‌ی شاه ایران جويا شد کاشانی گفت: «شاه ایران از تمایلات مردم ایران در نهضت ضد استعماری پیروی کرده است و آنقدر که می‌تواند، از دولت دکتر مصدق و نهضت مردم پشتیبانی می‌کند.» (روزنامه اطلاعات، ۱۰ آبان ۱۳۳۱).

نظر جمال امامی که نخست وزیری را به مصدق واگذار کرد: پس از نخست وزیر شدن مصدق در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰، کانون توجه عامه، دیگر نه مجلس، بلکه نخست‌وزیر و خیابان‌ها بودند که مرکز قدرت جبهه ملی باقی مانده بود. مصدق همواره به تظاهرات خیابانی متوسل می‌شد تا مخالفان را در فشار قرار دهد و در نتیجه، مجلس را زیر نفوذ درآورد. جمال امامی نیز، از صحن مجلس اعتراض می‌کند که: «دولتمداری، به سیاست خیابانی نزول

کرده است چنین به نظر می‌رسد که این کشور چیزی بهتر از برگزاری تظاهرات خیابانی ندارد. ما اکنون اینجا و آنجا و همه جا میتینگ داریم. گردهمایی برای این مسئله بر آن موضوع و برای هر پیشامدی راهپیمایی دانشجویان، دبیرستانی‌ها، هفت ساله‌ها و حتی شش ساله‌ها. من از این گردهمایی‌های خیابانی بیزار و خسته شده‌ام.» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۶، ۱۲ آبان ۱۳۳۰).

در ادامه می‌گوید: «این نخست وزیر است یا هوچی یا انقلابی؟ کدام نخست‌وزیر این حرف را می‌زند که من می‌روم با مردم حرف می‌زنم؟ می‌دانستم که هوچی است ولی جاه‌طلبی او را اینقدر نمی‌دانستم. من اینقدر فرض نمی‌کردم که یک پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ای که همیشه تمارض می‌کند، مردم را فریب دهد... شما را نماینده نمی‌داند چاقوکش‌های جلوی مجلس را نماینده می‌داند... دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است.» (فاتح، ۱۳۵۸/۲: ۵۸۰).

حسن تقی‌زاده می‌نویسد: «او آدم یک‌دنده و لجبازی بود (مصدق) من مخالف عقیده‌ی او نبودم و حالا هم نیستم. عیب کار مصدق این بود که خیلی افراط می‌کرد، به اصطلاح ایرانی هوچی‌گری می‌کرد، جنجال بر پا می‌کرد، مردم را بر ضد انگلیس به شدت تحریک می‌کرد به درجه‌ای که با انگلیس قطع روابط شد. (البته در زمان اقوام قاجاری خودش نه، بلکه در زمان پادشاهی محمدرضا شاه) این مردم هم بدون یک تحریک افراطی به هیجان نمی‌آیند نظیر هیتلر که مردم را بر ضد یهودی تحریک می‌کرد. مثل شاه اسماعیل قدرت و قوتی نداشت دولت عثمانی خیلی قوی و بزرگ بود و شاه اسماعیل و صوفی‌های پست هر شب بر علیه سنی‌ها بد می‌گفتند آخرش در جنگ چالدران با عثمانی‌ها شکست فاحش خوردند به علت اینکه آن‌ها توپ داشتند این‌ها نداشتند. دکتر مصدق هم همینطور بود از این جهت در پروگاند افراط کرد آن آخرش هم خوب نکرد پادشاه را از میان بردارد اغتشاش می‌شد و حکومت دست کمونیست‌ها می‌افتاد و حالا شاید مردم نمی‌دانند که سبب عمده‌ی قوه‌ی مصدق و ماندنش از آمریکا بود. آمریکایی‌ها با وجود اینکه رفیق انگلیسی‌ها بودند جلوی آن‌ها را گرفته بودند (افشار، ۱۳۶۸: ۱۶۶ و ۳۶۷).

مصدق خیلی شهرت طلب بود مرحوم حکیم الملک با او بد بود می‌گفت: «تمام حقه بازی است. به مجلس شورای ملی که می‌آمدیم با اتومبیل می‌آمد تا نزدیک بهارستان از آنجا پیاده می‌آمد که مردم برایش دست بزنند؛ خیلی عوام فریب بود اما حالش اینطور بود از عوام فریبی خوشش می‌آمد اگر شخص دیگری بود در دنیا که مردم توجه‌ای به او داشتند او با آن دشمن بود» (همان: ۳۶۷).





هنگامی که مصدق از مجلس خواست تا اختیارات فوق‌العاده‌ی او را برای دوازده ماه دیگر تمدید کند کشمکش میان جناح‌های سنتی و جدید جبهه ملی به اوج خود رسید (روزنامه اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه خواندنی-ها، ۲۰ مهر ۱۳۳۱) (چون متوجه شدند مصدق در سر سودای دیگری دارد).

حائری‌زاده مصدق را به عنوان یک اشرافی شاخص که در سال ۱۲۹۹ به دلیل داشتن روابطی با انگلیس، والی‌گری فارس را بدست آورده بود به باد انتقاد گرفت او گفت که هنگام تأسیس جبهه ملی هیچ کس تصور نمی‌کرد از مردی پشتیبانی می‌کنند که با جنگ طبقاتی کشورمان را ویران خواهد کرد بقایای هم مصدق را با هیتلر مقایسه کرد و ارتش را به عنوان سدی در برابر کمونیست ستود (مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۱۷، ۲۹ اردیبهشت و ۲۹ و ۲۵ دی ۱۳۳۱).

نتیجه‌گیری

مصدق طی بیش از دو سال و نیم حکومت به هیچ اقدام مهمی در زمینه اصلاحات اجتماعی دست نزد. با این همه، وقتی بحث به مسئله‌ی نفت کشیده می‌شود همین تحلیلگران با غرور می‌گویند که خود عدم توافق دولت مصدق بر سر یک راه حل برای مسئله‌ی نفت، بزرگ‌ترین دستاورد آن دولت و بهترین شاهد بر له ضد امپریالیسم بودن مصدق است؛ آرمانگرایی رمانتیک، بسیار بی‌خطر اما بی‌ثمر است این بیماری است که هنوز هم جامعه‌ی روشنفکران مرفعی ایران و سایر کشورها دچار آن هستند و امیدها و آرزوهای مردمی را که به نام آن‌ها می‌کوشند تباہ می‌سازد.

نتیجه‌ی دیگری که می‌توان از این همه سر و صدای بی‌فایده از کار مصدق گرفت این است که مصدق از بین رفتن حکومت قاجاریه را بر نمی‌تابید حتی، عبدالحسین فرمانفرما پدر بزرگ مصدق از کسانی بود که سرسپرده‌ی انگلیسی‌ها بود و فرامین آن‌ها را اجرا می‌کرد. پسرش نصرت‌الدوله فیروز قرارداد ۱۹۱۹ م را امضاء کرده بود؛ او شوهر خواهر مصدق هم محسوب می‌شد به خاطر اینکه عبدالحسین فرمانفرما زنان زیادی داشت.

وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ م، برادر قوام‌الدوله هر دو، پسرعموهای مصدق بودند. مظفر فیروز، خواهرزاده‌ی مصدق، تا زنده بود از هیچ کوششی برای برانداختن خاندان پهلوی دریغ نکرد. مریم فیروز- که تقریباً خاله‌ی مصدق محسوب می‌شد، و از سران حزب توده بود و با همسرش کیانوری نوه‌ی شیخ فضل‌الله نوری مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم محمدرضا شاه پهلوی را به عهده داشتند- اقرار می‌کند که مرتب با مصدق در تماس بوده است از طرفی تمام کسانی که پشت سر مصدق قرار گرفته بودند توده‌ای‌هایی بودند که آرزو داشتند ایران، جزو اقمار

شوروی گردد و به پیاده کردن مرام کمونیستی در ایران دل بسته بودند. خود مصدق نیز به این موضوع پی برده بود برای همین افرادی را که به خیابان کشیده بود و دیگر قادر نبود به پراکندن این نیروها و مجبور شد در این زمینه از ارتش کمک بگیرد.

پس، دشمنی مصدق با خاندان پهلوی ریشه خانوادگی داشت زیرا خاندان قاجاریه را برانداخته بودند. البته، چون افراد خاندان قاجاریه امکان تحصیل داشتند و باسواد بودند، رضاشاه سعی کرد از وجود آنها برای پیشبرد و ترقی کشور استفاده کند ولی متاسفانه، منظور او محقق نشد. در صورتی که بعد از به قدرت رسیدن می توانست تمام آنها را از بین ببرد. طرفداران مصدق که در جبهه ملی، بازماندگان خانواده قاجار، حزب توده و افراد وابسته به آنان بودند، آنقدر شایعه دروغ علیه اصلاحات و عملکرد محمدرضاشاه ساخته و بین مردم پراکندن و بر طبل مخالفت با حکومت او کوبیدند تا زمان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر نی.
- افشار، ایرج (۱۳۶۸). زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی زاده، تهران: چاپخانه مهارت.
- بیل، جیمز، ویلیام راجر لوئیس (۱۳۶۸). مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، چ ۲.
- شوکران، ویلیام (۱۳۶۲). آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۱). خاطرات یک نخست وزیر؛ دکتر احمد متین دفتری، تهران: علمی، چ ۲.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). پنجاه سال نفت ایران، ج ۲، تهران: پیام.
- فوران، جان (۱۳۹۰). تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: غزال، چ ۱۵.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چ دوم، تهران: نشر مرکز.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۲۴). شرح زندگانی من، ج ۳ و ۲، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۴). تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، تهران: نشرنی.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۰). دولت‌های ایران از کودتای ۱۲۹۹- آذر ۱۳۵۸، ج ۲، ناشر: نویسنده، چاپ فراین.





اسناد

- اسناد افشا شده وزارت خارجه امريکا.
- گزارش جان فاستر دالاس، ۱۸ فوریه ۱۹۵۳ م/۲۷ بهمن ۱۳۳۱ ش.
- گزارش سر ريدير بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، محرمانه، شماره ۱۱۷، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ م.
- گزارش سر فرانسيس شبرد، ۱۲ اکتبر ۱۹۵۱ م.
- گزارش ضبط شده‌ی مکالمه تلفنی لاوت به آپسون مربوط به ملاقات با اليوت - ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ م. (اسناد بايگانی رياست جمهوری کتابخانه هری س. ترومن).
- گزارشم/ استارکی ۱۴ مه ۱۹۵۱.
- گزارش نوامبر ۱۹۵۲ (آبان ۱۳۳۱ ش).
- گزارش نوامبر ۱۹۵۳ (۲۷ بهمن ۱۳۳۱ ش).
- مجلس سنا، جلسات ۱۸ و ۲۰ مردادماه ۱۳۳۱.
- مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره پنجم.
- مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره شانزدهم، ج امانی، ۱۲ آبان ۱۳۳۰.
- مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره هفدهم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱، بقایي؛ همانجا ۲۵ و ۲۹ دی.
- روزنامه‌ها**
- روزنامه اطلاعات، ۱۰ آبان ۱۳۳۱.
- روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱.
- روزنامه اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲.
- روزنامه حزب زحمتکشان، تاریخ حزب زحمتکشان ایران، تهران، ۱۳۳۰.
- روزنامه خواندنی‌ها، ۲۰ مهر ۱۳۳۱.
- روزنامه خواندنی‌ها، غفاری، زندگی دکتر مصدق، ۲۱/ اردیبهشت/ ۱۳۲۷.
- روزنامه کیهان، سیر کمونیسم در ایران، تهران، ۱۳۳۶.
- سالنامه دنیا، ۱۵، سپهر، قوام السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰ (۱۳۳۸- صص ۵۵-۵۶- شبستری).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی